



## مختصر نظاہمی گنجوی

نظری با جمال در لغتها و تعبیرها

خسرو شیرین = مخزن السرار

(۸)

ب - ترسکیبها:

- ۱۹۲ - گرگنندم = اضافه تشییهی  
گرگ دمی، یوسف جانشچراست؟
- ۱۹۳ - نانخورش = قاتق نان :  
نانخورش از سیستان خود کن چو آب
- ۱۹۴ - تن زدن = آسایش و تکاهل،  
بر دل و دستت کمه، خاری بزن
- ۱۹۵ - برکار = برسرکار، باکار، ضد بیکار :  
هیچ دراین نقطه پرگار نیست کن خط این دایره برکار نیست!
- ۱۹۶ - جنگر خوردن گربه = کنایه از گم شدن چیزی :  
گشت گم آن شیر سگ از شیر مرد
- ۱۹۷ - جنگر بددانان گرفتن = صبر کردن :  
مرد بر آن دل که جنگر گربه خورد!
- هم جنگر خویش بددانان گرفت !

\* آفای دکتر محمود شفیعی بن نده جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال ۱۳۴۴، از پژوهندگان  
دانشمند معاصر.

- ۱۹۸ - جگر خوردن = غم خوردن ، تعامل کردن .  
دوری ازاو، این چد و فاداری است؟ غم نخوری، این چد جگر خواری است؟
- ۱۹۹ - بچیزی کردن = چیزی کردن ، قابلیت بخشیدن:  
جهد نظامی، نفسی بودسرد گرمی توفيق بچیزیش کرد !
- ۲۰۰ - کفش آوردن = آماده حرکت شدن :  
کفش بیساور که بهشت آن توست!
- ۲۰۱ - گرفتاری ، نفس بفرمان توست  
گرفتاری = معرفی کردن: بودمه و سال ز گردش بری !
- ۲۰۲ - افعال مهجنور (یا جعلی) = «می» در امر :  
تاز عدم گردنا بسی نخاست هی تک و می تاز که میدان تور است؟
- ۲۰۳ - دغل مطبخ ، علف دوزخ = هیزم مطبخ و خوراک دوزخ:  
لاجرم اینجا دغل مطبخی روز قیامت علف دوزخی !
- ۲۰۴ - شد آمد = شدن و آمدن ، آمد و شد :  
چون ملکان عزم شد آمد کنند نقل بند پیشتر از خود کنند
- ۲۰۵ - بنواثر = مهیا تر ، با برگ و نواثر:  
گر ملکی عزم ره آغاز کن زین بنسواتر سفری ساز کن
- ۲۰۶ - آسان خوردن = به آسایش خوردن ، آسان گذرانیدن :  
هر که جهان خواهد کاسان خورد تابستان برگ ، زمستان خورد !
- ۲۰۷ - ستودداد = داد و ستد ، داد و ستد - داشتن = پنداشتن - راست داشتن = راست پنداشتن ، برا بر داشتن :  
راست داد و داد جهانی که هست راست نداریم بجهانی که هست!
- ۲۰۸ - گوشه کردن = گوشه گرفتن ، کردن در معنی گرفتن - ضمیر «او» برای غیر جاندار ، تانبرد خوابات از او(دنیا) گوشه کن اند کی از بهر عدم توشه کن !
- ۲۰۹ - نشست آوردن = نشستن ، جای گرفتن :  
چون بد از این مایه بست آوری بد بود اینجا که نشست آوری!
- ۲۱۰ - روی بودن = صلاح بودن ، موجه بودن :  
به ز خرابی چو دگر کوی نیست جز بخرابی شدنم روی نیست
- ۲۱۱ - پرهیز ناک = پرهیزگار (توسعه کاربرد پسوند «ناک») :  
بد که بجوید دل پرهیز ناک روشنی آب در این تیره خاک !

- ۲۱۲ - بُرنتافتن = تحمل نکردن ، تاب نیاوردن؛  
 لاف منی بود و تویی بر نتافت  
 ملک یکی بود و دویی بر نتافت
- ۲۱۳ - خانه فروشانه = حالت قیدی:  
 هر دو بشبگیر نسایی زدند!  
 خانه فروشانه ، صلایی زدند!
- ۲۱۴ - دردل آمدن = پنهاشتن ، تصور کردن  
 در دلم آمد که دیانت در اوست  
 درکن اگر نیست امانت، در اوست
- ۲۱۵ - سیم کشی = کشتن سیم ، صرف نظر از سیم:  
 سیم خدا چون بخدا بازگشت  
 سیم کشی کرد و از او ۷ درگذشت
- ۲۱۶ - گرسک آشتی = آشتی توأم با کینه و جنگ - ناداشتی = ناداری:  
 بادکه باخاک به گرسک آشتی است !  
 این از این راه زناداشتی است !
- ۲۱۷ - چرب ربا = خوب راینده ، مانند چرب دست و چرب زبان:  
 بخشش تو چرب ربا ی که هست  
 نیست خدایی ، بخدا ی که هست
- ۲۱۸ - هرنکوهی = نکوهش دهر - بجای = در حق  
 دهر نکوهی مکن ای نیک مرد  
 دهر بجای من و تو بد نکرد !
- ۲۱۹ - هیچ کس = بی ارزش ، ناچیز - نهادن = بستن ، قراردادن :  
 چون من و تو هیچ کسان دهیم  
 بیهده بر دهر چه توان نهیم؟
- ۲۲۰ - بی خوردی و خوابی = بی خورد و خواب بودن :  
 قدر به بی خوردی و خوابی در است  
 گنج بزرگی بخرابی در است؟
- ۲۲۱ - ساده تر از شمع و گره تر ز عود = خوش ظاهر و بد ظینت:  
 ساده تر از شمع و گره تر ز عود  
 ساده پدیدار و گره در وجود !
- ۲۲۲ - از دست = از نوع ، از جنس :  
 به که سخن دیر پسند آوری  
 تا سخن از دست بلند آوری !
- ۲۲۳ - نمازی کردن = پالک کردن :  
 ابر باغ آمده ، بازی کنان  
 جامه خورشید نمازی کنان !
- ۲۲۴ - می گذارد در معنی متعددی = می گذراند - کلمه بصورت قید مکرر :  
 ندارد شوی و دارد کامرانی  
 بشادی می گذارد زندگانی<sup>۸</sup>  
 نفس، پیک یلک ، بشادی می شمارد  
 جهان، خوش خوش بازی می گذارد!
- ۲۲۵ - ماضی استمراری بجای ماضی مطلق (بقياس امروز) :  
 چنین تا مدتی در خانه می بود  
 زی بی صبری دلش دیوانه می بود
- ۲۲۶ - ریزیده = صورتی کهنه تر از ریخته :  
 رخوردن دست و دندان سفتنه مانده !  
 مژه ریزیده چشم آشته مانده !

۲۷ - آستین برا فشاندن = کنایه از دد کردن - آستن مخفف آستین:

یک نفس ای خواجه دامن کشان آستنی بر عمه عالم فشان

۲۸ - نعل در آتش = کنایه از شتابزدگی :

وانکه پدریا در ، سختی کش است نعل در آتش ، که بیابان خوش است<sup>۹</sup>

۲۹ - شمار = حساب - روز شمار = روز قیامت (روز حساب) :

گر ندهی داد من ای شهریار با تو رود روز شمار این شمار!

۳۰ - نمونه‌یی از استعمال بخی از پیشوندها:

من آنگه گفتم او آید فرا دست که اقبال ملک در بنده پیوست

دو صید افکن به یکجا باز خوردند

اگر چه وجه نیک آید فرا اپیش

نخست آتش دهد چرخ آنگهی آب

بحال تشنگان در بین و در باب

دنیاله دارد

۱ - خار زحمت کشیدن بر دل و دست بزن و کار کن - ۲ - مانند بترک دنیا گفتند.

۳ - فعلاً مفرد برای دواسم معطوف. ۴ - دوم صدر مرخم معطوف. ۵ - درزمستان آزو قهی

رامی خورده در تابستان فراهم ساخته است. ۶ - ضمیر «او» برای غیر جانوران ۷ - بمناسبت

طهارت جامه برای نماز. ۸ - مهین بانوی ارمن، مادر شیرین. ۹ - مقصود این است که

هر کسی از زندگی خود ناراضی است و تصور می‌کند زندگی دیگری بهتر است.

## اثر استاد

علم حاصل کن از استاد، که از روی کتاب، نتوانی نقطی علم بتحاصل کردن.

همچو مرغی، که خروش نبود خایه کند، جوزه نتواند از آن خایه برون آوردند.

بود آنکس که با استادان از راه علوم، نهاد از پسی شاگرد کردن، کردن.

علی شطرنجی